

سوسیالیسم و برنامه ریزی متمرکز

سازمان کار سوسیالیستی در همه شئون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی خود بر وجود شوراهای پایه، کمون و کنگره سراسری شوراها یا به بیان دقیق تر بر مشارکت مستقیم و نافذ آحاد شهروندان در کلیه سطوح تصمیم گیری و اجرایی متکی است. در باره چگونگی جامعه سالاری شوراها، سامان اقتصادی و سیمای مدنیت سوسیالیستی قبلاً مطالب معینی را مورد بحث قرار داده ایم و موضوعات تکمیلی دیگری را نیز بعد از این و بنا به مناسبتهای خاص مورد بررسی قرار خواهیم داد. آنچه در این فصل مورد توجه است توضیح وجوه اساسی رابطه میان ساختار شورایی سازمان کار سوسیالیستی از یکسو و امر برنامه ریزی سراسری و حتی متمرکز تولید، رفاه و خدمات اجتماعی از سوی دیگر است. تبیین شفاف این رابطه طبیعتاً در گرو پاسخ به بسیاری سؤالات مهم دیگر نیز هست. بطور مثال درجه ضرورت و اهمیت برنامه ریزی در سوسیالیسم، محتوا، سطح و چگونگی متمرکز بودن این برنامه ریزی، پروسه تغییرات آن در جریان توسعه و تعمیق مناسبات سوسیالیستی اقتصاد، نقش شوراهای پایه کمون و کنگره سراسری شوراها در برنامه ریزی سراسری کار و تولید، همسازی میان برنامه ریزی با تمامی مؤلفه ها و مشخصات سازمان کار سوسیالیستی یا فرایند محو کار مزدوری، نحوه تحقق این همگنی با محو هر نوع دولت بالای سر شهروندان و پاره ای پرشهای دیگر همه و همه در این راستا مطرح می شوند. کوشش بر این است که محتوای این فصل هر چند موجز، لافل به مبرم ترین این سؤالات پاسخ گوید.

شیوه تولید و خصلت برنامه ریزی

سازمان کار سوسیالیستی در همان حال که بر محو هر گونه دولت متکی است، بر اهمیت برنامه ریزی سراسری کار و تولید و رفاه اجتماعی نیز اصرار می ورزد. صنعت بزرگ و جامعه مدنی مبتنی بر تولید انبوه بدون برنامه ریزی سازمان یافته و سرتاسری قابل تصور نیست. سوسیالیسم با تدارک انقلابات نوین صنعتی چه بسا که باز هم بر اهمیت متمرکز تولید و برنامه ریزی سراسری خدمات و رفاه اجتماعی

در سطوحی معین خواهد افزود. نفس متمرکز بودن یا درجهٔ تمرکز برنامه ریزی های اقتصادی، اجتماعی به خودی خود هیچ نشان معینی از سرمایه داری یا سوسیالیستی بودن مناسبات اقتصادی بدست نمی دهد. بالعکس این درونمایهٔ کاپیتالیستی یا بالعکس سوسیالیستی شیوهٔ تولید اقتصادی و مناسبات اجتماعی است که خصلت، موضوعیت و محتوای برنامه ریزی یا آثار و عوارض متمرکز بودن آن را در پروسهٔ کار و معیشت مادی و زندگی مدنی انسانها تعیین میکند. تمرکز در تولید و سراسری بودن و سازمان یافتگی برنامه ریزی به خودی خود متناظر با ضرورت بقای دولت یا یک قشر تکنوکرات و بوروکرات در جامعه نیست. هیچ تبادلی با جدائی سیاستگذاری از اجراء یا کار فکری از جسمی و انفصال انسانها از سرنوشت کار و تولید خویش نیز ندارد.

روایت بورژوازی سوسیالیسم در همهٔ اشکال اردوگاهی، اروتکونیستی، تروتسکیستی و مانویستی آن مرز میان سوسیالیسم و سرمایه داری را با بود و نبود برنامه تعیین میکند!! و بر همین اساس نفس برنامه و کنترل قوانین انباشت توسط یک نهاد متمرکز دولتی را دال بر استقرار اولی و رفع دومی تلقی می نماید. در این روایت شیوهٔ تولید کاپیتالیستی بجای اینکه با رابطهٔ خرید و فروش نیروی کار تعریف شود با آناژشی تولید و رقابت میان سرمایه های منفرد تبیین می گردد!! و مالکیت دولتی سرمایهٔ اجتماعی که بطور معمول با یک برنامه ریزی سراسری تولید و کنترل رقابت میان اجزاء سرمایه همراه است مغایر با قوانین طبیعی انباشت کاپیتالیستی قلمداد می شود!!.

سوسیالیسم بورژوازی با حرکت از این بینش اساساً غیر علمی، غلط و بورژوازی سازمان کار و مدنیت سوسیالیستی را در وجود سرمایه داری دولتی خلاصه می نماید و سپس در جستجوی فراساختار مدنی، اجتماعی و حقوقی متناظر با این شکل از نظم تولیدی سرمایه، تحکیم هر چه بیش و بیشتر پایه های قدرت دولتی و استیلای متمرکزترین شکل بوروکراسی نظامی و پلیسی بر جامعه را اجتناب ناپذیر می یابد. قدرت دولت در اینجا قدرت واحد سرمایهٔ اجتماعی است و برنامه ریزی سراسری اقتصاد دقیقاً ناظر بر تنظیم مطلوب ترین شرایط بازتولید سرمایهٔ اجتماعی و اعمال این شرایط بر طبقهٔ کارگر است. برنامه در اینجا مطلقاً منافی قوانین بازار نیست. بازار به تمام و کمال وجود دارد. نیروی کار خرید و فروش

می شود و مبادله میان بخشهای مختلف سرمایه سیر طبیعی خود را دنبال می کند. نقش برنامه در اینجا این است که چگونگی سامان پذیری یا مبادله میان قلمروهای گوناگون سرمایه، نحوه توزیع سرمایه در عرصه های مختلف انباشت و کار اجتماعی، سطح دستمزدها یا توازن فنی میان بخش ثابت و متغیر سرمایه، ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی و قوانین توزیع اضافه ارزش کل میان سرمایه های مختلف تحت مالکیت واحد و متمرکز دولتی را تنظیم می نماید. رقابت سرمایه ها نیز که در شکل متعارف و کلاسیک بازار به مثابه یک نیروی محرکه انباشت عمل میکرد زیر فشار مقتضیات برنامه ریزی تولید و کار اجتماعی کمرنگ میگردد و به حاشیه رانده می شود. برنامه و دیکتاتوری متمرکز پشتوانه برنامه ریزی اقتصادی در سرمایه داری دولتی، الزامات فراساختاری نظم تولیدی سرمایه است. برای پاسخ به این سؤال که چرا سرمایه در اینجا غلاف بازار، رقابت و فراساختارهای نوع متعارف سرمایه داری غیر دولتی را با برنامه ریزی متمرکز دولتی جایگزین میسازد؟ یا تحت چه شرائطی به این کار دست می زند؟ بحث جداگانه ای لازم است. آنچه در اینجا مورد تاکید است توضیح محتوای متضاد برنامه در سرمایه داری و سوسیالیسم است.

اشتباه همه منتقدین دموکرات اردوگاه شوروی در تحلیل نقش برنامه این است که آنان با عزیمت از همان روایت بورژوازی سوسیالیسم نفس برنامه را با برقراری سازمان کار سوسیالیستی مترادف پنداشته اند، استقرار سوسیالیسم در اردوگاه شوروی را مفروض تلقی کرده اند و بالاخره در همین راستا و به مثابه محصول طبیعی چنین نگرشی بوروکراسی متمرکز دولتی متناظر با برنامه ریزی سراسری نظم تولیدی سرمایه داری را به سوسیالیسم و برنامه ریزی سوسیالیستی اقتصاد نسبت داده اند. جای هیچ تعجبی هم نیست که پاره ای از آنان مانند "ژاک بیده" نهایتاً راه چاره را در آشتی دادن بازار با سوسیالیسم و جبران عوارض غیر دموکراتیک بودن برنامه توسط بازار جستجو کرده اند!!!

تولید متمرکز، برنامه و تمرکز در برنامه ریزی مسائلی هستند که هم در سرمایه داری وجود دارند و هم در سوسیالیسم وجود خواهند داشت باید دید که تمرکز و سازماندهی تولید در هر کدام از این دو نظام با توجه به زیربنای مادی اساساً متضاد آنها چه خصلت و نقش معینی را احراز مینماید.

تولید کاپیتالیستی به رغم رقابت مستمر و شدید میان بخش های مختلف سرمایه اجتماعی در هر جامعه جداگانه یا در کل سرمایه جهانی بر حداکثر تمرکز ممکن مبتنی است. این تمرکز بویژه در سرمایه داری دولتی تا حد کنترل رقابت میان اجزاء پراکنده سرمایه اجتماعی نیز تشدید می گردد. تاریخ سرمایه داری اساساً تاریخ تمرکز بی وقفه، فزاینده و غیر قابل مهار تولید اجتماعی است. انحصاری شدن سرمایه داری و ظهور شرائط امپریالیستی تولید کاپیتالیستی نیز سطح کنکرتی از پیشروی همین گرایش یا پروسه تمرکزپوئی سرمایه است. تمرکز در اینجا ناشی از ماهیت رابطه سرمایه و جبر پروسه ارزش افزایی و تولید سود است. حرکت درونی سرمایه برای افزایش بارآوری کار اجتماعی، تولید اضافه ارزش انبوه تر، قدرت رقابت فزاینده تر و تصرف سهم بیشتری از کل اضافه ارزش تولید شده در جامعه و در بازار بین المللی لاجرم با روند تمرکزپوئی سرمایه عجین است. تاریخ سرمایه داری در عین حال تاریخ تمرکز پویی بی توقف سرمایه، خلع ید از سرمایه های منفرد بسیار و گردایی آنها در قطب های متمرکز صنعتی و مالی است. روند تغییرات فنی و بویژه ارگانیک سرمایه با سیر گردایی و ادغام سرمایه اساساً پروسه واحد و متزایدی را تشکیل میدهند. توسعه انباشت و سیر صعودی ترکیب آلی سرمایه که ملازم با کاهش نسبی سرمایه متغیر و لاجرم محدود شدن سرچشمه تولید اضافه ارزش است در همان حال متضمن تمرکز دائم التزاید سرمایه در مقیاس اجتماعی و جهانی نیز هست. روند گردایی و متمرکز شدن سرمایه یک نیاز طبیعی و جبری رقابت میان بخشهای مختلف سرمایه است. رابطه میان رقابت و تمرکز مسلماً یک رابطه علی و معلولی نیست، چه هر دوی آنها از منشاء دیگری یعنی "قانون ارزش" و پروسه تولید اضافه ارزش نشأت می گیرند اما هر یک از اینها نیروی محرکه بسیار نیرومندی برای تشدید دیگری می باشد. رقابت زمینه های لازم برای حداث هر چه بیشتر اینتگراشون سرمایه ها را باز می گسترده و تمرکز در عین حال که متضمن گردائی سرمایه های پراکنده و به این اعتبار نافی موضوعیت رقابت میان آنهاست، اما بنویه خود رقابت میان سرمایه های تمرکز یافته و قطب های متمرکز سرمایه اجتماعی و جهانی را در ابعادی بسیار عمیق تر، شدیدتر و توفانی تر الزام آور می سازد. بحرانیهای سرمایه داری نیز بنویه خود روند تمرکز سرمایه را وسیعاً شتاب می بخشد و در همان حال

دامنه رقابت میان سرمایه های متمرکز را سخت گسترش میدهد. این سخن مارکس که سرمایه در جریان عبور از مرحله "انباشت بدوی" بتدریج چوبدستی های خود را بر زمین می گذارد و بر پای خود تکیه میکند، فقط مبین تغییرات خاص تاریخی تولید کاپیتالیستی در یک دوره معین نیست، بلکه گرایش عمومی فرایند ارزش افزایی سرمایه را نیز تبیین می کند. رقابت در سرتاسر دوران تکامل سرمایه داری تا پایان قرن نوزدهم و حتی اوایل قرن بیستم نیروی محرکه مهمی را در پروسه خودگستری سرمایه بین المللی بازی میکند اما سیر بی وقفه تمرکز سرمایه، پیدایش انحصارات بزرگ صنعتی و مالی، ظهور تراست ها و بنگاههای عظیم فراملیتی و جهانی سرمایه داری و خلاصه کلام صف آرائی و هموردی قطب های بزرگ بین المللی سرمایه، رقابت میان سرمایه های منفرد و پراکنده را سخت به حاشیه می راند و آن را به مثابه پدیده ای کاملاً تبعی و فرعی تحت الشعاع رقابت سبعانه میان بزرگترین تراستها و انحصارات صنعتی و مالی قرار می دهد. عبارت دیگر شیوه تولید کاپیتالیستی در جریان گسترش تاریخی خود از یکسو مکانسم رقابت را متناسب با الزامات توسعه اش تعدیل و بازپردازی میکند و از سوی دیگر چگونگی این تعدیل یا باز پردازی را با گرایش مستمر به تمرکز در یک پروسه متزاید و مرکب قرار میدهد. هر چه سرمایه متمرکز تر میشود رقابت میان بخشهای مختلف سرمایه اجتماعی و بین المللی بطور بارز دشوارتر میگردد. متقابلاً هر چه شرائط رقابت سخت تر و امکان تحقق آن محدودتر میشود نیاز به تمرکز یا گرایش سرمایه به متمرکز شدن بیش و بیشتر می گردد.

تولید کاپیتالیستی در امتداد کارکرد مرتبط و متناقض مکانیسم های گوناگون اقتصادی خود، در زیر فشار تمرکز، افزایش ترکیب ارگانیک، رقابت و گرایش نزولی نرخ سود، بحران های ذاتی و اجتناب ناپذیر و از همه مهمتر و اساسی تر برای تحمیل تمامی استثمار و ستم و بیحقوقی و سیه روزیهای منبعث از رابطه سرمایه و کار مزدی بر طبقه کارگر بین المللی، اشکال معینی از برنامه ریزی متمرکز اقتصادی و اجتماعی را نیز گریزناپذیر میسازد. این برنامه ریزیها در همان حال که برای بازتولید شرائط تولید و نظم اقتصادی، مدنی، سیاسی و اجتماعی سرمایه کل پیوسته ای را تشکیل می دهند اما در یک دسته بندی عمومی میتوان

به شرح زیر آنها را از هم تفکیک نمود.

۱. برنامه ریزی خودپوی شیوه تولید کاپیتالیستی.

سیر تاریخی تکامل سرمایه داری و روند بی وقفه تمرکز سرمایه در همه مقاطع خود با نوعی برنامه ریزی خودپو و اتودینامیک ملازم بوده است. برنامه به این اعتبار بخش غیر قابل تفکیکی از قوانین انباشت و خودگستری سرمایه بوده است. هر چه دامنه تعدد سرمایه های مجزا به نفع شکل گیری بخشهای متمرکزتر یا انحصارات کاهش می یافت و به هر میزان که رقابت میان سرمایه های بسیار، جای خود را به رقابت تراستها و انحصارات عظیم مالی یا صنعتی واگذار می کرد، به همان میزان آناارشی تولید نیز به نفع نوعی سازمان یافتگی متمرکزتر تولید عقب نشینی می نمود. تسلط چند تراست عظیم صنعتی بر بخش عظیم بازار جهانی سرمایه در رشته های معین تولید، برنامه ریزی متمرکز تولید در این عرصه ها و در سطح بین المللی را نیز با خود به همراه دارد. به همین سیاق وقتی که بخش غیرمولد سرمایه در یک موقعیت مسلط انحصاری حوزه وسیعی از فعالیتهای اقتصادی در بازار جهانی را به عرصه اختصاصی پیش ریز خود مبدل میکند لاجرم چگونگی توزیع سرمایه در این عرصه های بین المللی، نوسانات ترکیب فنی سرمایه و تقسیم کار کاپیتالیستی میان بخش های متشکله کل سرمایه را موضوع برنامه ریزی جاری و اتودینامیک خود قرار می دهد. نگاه کوتاهی به شیوه کار انحصارات غول پیکر امروزی و مقایسه جریان سامان پذیری سرمایه های آنها با مثلاً سرمایه داری نیمه اول قرن نوزدهم توسعه مستمر پدیده برنامه ریزی در متن پروسه تاریخی خودگستری سرمایه و مفهوم خودپویی و اتودینامیک بودن این برنامه ریزی را باز هم بیشتر روشن می سازد. شرکت **Microsoft** در مقام یک مؤسسه عظیم تولید برنامه های کامپیوتری با انحصار تکنولوژی و دانش و تخصص و کل شرائط تولیدی لازم در این قلمرو انباشت عملاً بازار تولید، فروش، نوع مصرف و شکل کاربرد سیستم های رایانه در سرتاسر جهان را تحت سیطره برنامه ریزی متمرکز خود قرار می دهد. بازار بین المللی سرمایه داری زیر فشار قدرت انحصاری این مؤسسه غول پیکر صنعتی ناگزیر است که چگونگی استفاده

خود از برنامه‌ها و سیستم‌های کامپیوتری را با سیاستهای اقتصادی و تولیدی انحصار مذکور منطبق سازد. عین همین مثال با دامنه شمول محدودتر یا گسترده‌تر در مورد بسیاری از قلمروهای دیگر انباشت سرمایه صدق میکند. صنایع الکترونیکی، اتوموبیل، تولید دارو، نظامی، تکنولوژی اطلاعاتی و غیره همگی نوعی برنامه ریزی متمرکز و سراسری اقتصادی را بطور خودپو در پروسه بازتولید خود بر بازار جهانی تحمیل می‌کنند. از اینها گذشته بانکها و مؤسسات عظیم مالی بطور مثال بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول با نقش بسیار ویژه‌ای که در تأمین منابع مالی مورد نیاز بخش مهمی از جهان سرمایه داری ایفاء می‌کنند، عملاً تقسیم کار میان بخشهای مختلف سرمایه در دنیا، نرخ سود و چگونگی توزیع کل اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی میان سرمایه‌ها یا سرمایه‌های اجتماعی مختلف، سطح معیشت فروشنندگان نیروی کار و نوسانات میان کار لازم و اضافی و بسیاری مسائل دیگر را آماج دخالت نافذ خود قرار میدهند. بنگاههای مالی عظیم از این طریق پروسه بازتولید سرمایه، چه تولید شود و نشود؟ چه میزان تولید گردد و جدول توزیع سرمایه در قلمروهای مختلف، همه و همه را با مقتضیات سودآوری مسلط‌ترین بخش سرمایه جهانی هماهنگ می‌کنند. در همه این موارد ما شاهد تحقق نوعی برنامه ریزی متمرکز و خودپو در بازار جهانی سرمایه داری می‌باشیم. تکامل هر چه بیشتر این برنامه ریزی در فرایند توسعه شیوه تولید سرمایه داری بطور ارگانیک، همه‌سویه و اجتناب‌ناپذیر با تشدید استثمار طبقه کارگر، جدائی هر چه عمیق‌تر پرولتاریا از محصول کار خویش و ساقط شدن هر چه دردناکتر توده‌های کارگر از هستی خویش همراه و همگن بوده است.

۲. برنامه ریزی‌های دولتی و فراساختاری سرمایه

تولید سرمایه داری در فرایند بازتولید مطلوب‌ترین شرایط لازم برای استمرار بردگی مزدی و استثمار نیروی کار به مجرد برنامه ریزی خودپوی منبعت از پروسه خودگستری سرمایه بسنده نمی‌کند، بلکه تمامی ملزومات فراساختاری یک برنامه ریزی متمرکز اعمال نظم تولیدی سرمایه بر طبقه کارگر را نیز بازتولید می‌کند.

کند و مستقر میسازد. ساختار و فونکسیون دولت موجود شکل توسعه یافته این الزامات فراساختاری یا برنامه ریزی تمرکز یافته کاپیتالیستی است. دولت حتی در شکل سرمایه داری دولتی نوع اردوگاهی باز هم قوانین انباشت و خودگستری سرمایه اجتماعی را وضع نمی کند، اما با عملکرد خاص اقتصادی و فونکسیون های اجتماعی یا مدنی و سیاسی ویژه اش نقش تعیین کننده ای را در بازتولید شرائط تولیدی سرمایه بعهده می گیرد. دولت معاصر فقط یک نهاد ساده میلیتاریستی اعمال قهر نظامی سرمایه علیه پرولتاریا نیست بلکه در عین حال دستگاه عظیم و بسیار پیچیده ای است که در تنظیم رابطه خرید و فروش نیروی کار و ایجاد شرائط مقتضی بازتولید سرمایه اجتماعی نقشی عمیقاً مؤثر بازی مینماید. شیوه تولید کاپیتالیستی در وجود دولت موجود نهادها، قوانین و قراردادهائی را می یابد که:

اولاً. تجسم سطح کنکرتی از توسعه مدنی، حقوقی و اجتماعی این شیوه تولید است. ثانیاً. نقش یک سیستم متمرکز دفاعی و پالایش سازمان یافته، نهادینه کردن بردگی مزدی، تنظیم شرائط کار و زیست اجتماعی کارگران بر اساس قانون مفرغ مردها و تولید حداکثر سود برای سرمایه اجتماعی و سرانجام اعمال قهر نظامی و پلیسی سرمایه علیه پرولتاریا را ایفاء می کند. فشار بر سطح معیشت توده های کارگر با هدف تضمین حداکثر سود برای سرمایه اجتماعی، سرشکن نمودن کلیه هزینه های آموزش و پرورش، بهداشت و درمان یا امور بازنشستگی و... بر دوش توده های کارگر به نفع بالا بردن سود سرمایه ها، طرح مناسبات بردگی مزدی به مثابه ساختار مدنی و قانونی و حقوقی زیست انسانها در جامعه، سازماندهی ارتش و پلیس و دستگاههای گوناگون سرکوب برای درهم کوبیدن مبارزات کارگران با هزینه طبقه کارگر و مسائل فراوان دیگر از این دست همه و همه اموری هستند که توسط دولت برنامه ریزی می شوند و به اجراء در می آیند. دولت با طرح خود به مثابه نماینده جامعه!! عملاً کل شرائط کار و زیست و استثمار و بیحقوقی طبقه کارگر و توده های فرودست را در جهت افزایش هر چه بیشتر کار اضافی برای سرمایه و کاهش هر چه عمیق تر کار پرداخت شده کارگران نهادینه می کند و به نظم می کشد. سازمان دادن امکانات اجتماعی لازم برای بازتولید نیروی کار و زنده نگه داشتن ارتش ذخیره کار امر اجتناب ناپذیر

سرمایه است و تا آنجا که به طبقه بورژوازی مربوط میشود، پرداخت دستمزد به کارگران نیز هیچ فلسفه دیگری ندارد. دولت انجام این مهم را به نیابت از کل طبقه سرمایه دار جامعه یکجا بعهده می گیرد و درست در مقام یک تراست عظیم سراسری با رعایت حداکثر صرفه جوئی ممکن به نفع سرمایه اجتماعی و علیه نیروی کار مزدی آن را سازمان می دهد.

می بینیم که شیوه تولید سرمایه داری خواه در فرایند طبیعی خودگستری و تولید اضافه ارزش و خواه در جریان توسعه اجتماعی و فراساختاری خود همه جا با برنامه ریزی و سیستماتیزه نمودن نظم تولیدی و مدنی و سیاسی و اجتماعی سرمایه سر و کار دارد. یک تفاوت میان جوامع سرمایه داری دولتی نظیر اردوگاه سابق شوروی و اشکال غیر دولتی سرمایه داری آن است که در شکل اول دولت هر دو وجه این برنامه ریزی را بطور آمیخته و ارگانیک به خود منحصر میسازد. در این جوامع دولت علاوه بر وظائف ویژه فراساختاری، در مقام مالک کل سرمایه اجتماعی قوانین انباشت و توزیع محصول اجتماعی یا نحوه سامان پذیری سرمایه را نیز کنترل می کند. و قانون رقابت میان بخشهای مختلف سرمایه را تحت سیطره برنامه ریزی متمرکز دولتی قرار می دهد.

در سازمان کار و مدنیت سوسیالیستی موضوع از بیخ و بن با آنچه که در مورد جامعه کاپیتالیستی گفتیم متفاوت است. در اینجا برنامه ریزی درست همان اهدافی را تعقیب میکنند که پایه های اقتصاد و مدنیت کمونیستی بر آن استوار است. بالاترین میزان رفاه و پیشرفت انسانی قائم به ژرف ترین، حساس ترین و ظریف ترین ملاکهای برابری تنها هدف و نیروی محرکه این برنامه ریزی است. درونمایه برنامه و نظم تولید یا ساختار مدنی در اینجا نه الزامات خودگستری سرمایه که صرفاً ملزومات آزادی، رفاه، برابری و تعالی همه سویه انسان است. کمترین میزان کار انسانها باید منشأ بیشترین حد ممکن آسایش، رشد و رفاه برابر همه آحاد جامعه باشد. برنامه ریزی سوسیالیستی باید به این هدف پاسخ دهد. پرولتاریا بدون توسل به دقیق ترین و مدرن ترین نوع برنامه ریزی اقتصادی و اجتماعی نمی تواند نظم تولید و مدنیت سوسیالیستی خویش را مستقر سازد. مشارکت خلاق، مؤثر و برابر آحاد جامعه در پروسه تولید و کار لازم اجتماعی از یکسو و حضور مستقیم و نافذ و برابر آنان در برنامه ریزی کار و تولید و خدمات رفاهی

از سوی دیگر نیازمند عالی‌ترین و انسانی‌ترین شکل برنامه ریزی اجتماعی است. اگر در شیوه تولید کاپیتالیستی "قانون ارزش" و اصل استثمار نیروی کار مزدی جوهر برنامه را تعیین می‌نمود، در سوسیالیسم بر عکس، اصل محور استثمار و کار مزدوری است که درونمایه واقعی این پدیده را معین می‌سازد. مؤلفه‌ها، اصول و مشخصات ماهوی سوسیالیسم نه فقط در سیطره برنامه ریزی رنگ نمی‌بازند که برعکس از درون آن هر چه عینی‌تر محقق می‌گردند. حصول این هدف که همگان بطور بلاواسطه، آگاه و اندیشمند در تعریف کار اجتماعی حضور داشته باشند مستلزم برنامه ریزی خاصی است که این نوع دخالتگری را ممکن سازد و اجرای عملی آن را تضمین نماید. ارجاع تصمیم‌گیری همه امور تولید و اینکه چه تولید شود یا نشود؟ به همه آحاد شهروندان بدون برنامه ریزی دقیق متناظر با تحقق عملی آن قابل حصول نخواهد بود. توزیع برابر کلیه امکانات معیشتی و رفاهی و اجتماعی بین انسانها یک بخش بسیار اساسی برنامه را در سوسیالیسم تشکیل می‌دهد. بیشترین حد صرفه‌جویی در مصرف نیروی کار آنها همراه با تضمین وسیع‌ترین فرصت فراغت جسمی و پرورش روحی آنان بعلاوه بالاترین میزان ممکن رفاه اجتماعی نیز یک رکن مهم برنامه سوسیالیستی است.

آحاد انسانها باید با بیشترین میزان آگاهی و نقشی کاملاً برابر تمامی تولید و کار و زندگی اجتماعی خود را برنامه ریزی کنند. این نقطه عزیمت برنامه در سوسیالیسم است و این درست وجه متضاد و متناقض روایت بورژوائی سوسیالیسم است. برنامه و محور دولت بالای سر شهروندان در سازمان کار سوسیالیستی وجوه متمایز یک وحدت را تشکیل می‌دهند. در اینجا نه ملزومات خودگستری سرمایه و نه الزامات توسعه اجتماعی و فراساختاری تولید کاپیتالیستی که اصل دخالت آزاد و برابر همه انسانها در تعیین سرنوشت محصول اجتماعی کار خویش است که به برنامه موضوعیت می‌بخشد و محتوای آن را تعیین می‌کند. برنامه ریزی سوسیالیستی نوعی نظم تولیدی، مدنی، سیاسی و اجتماعی همگن با سازمان کار و مدنیت سوسیالیستی است و ضرورت آن از مبانی و اهداف زیر تبعیت می‌نماید.

۱. تقلیل مستمر میانگین کار اجتماعی لازم شهروندان با جهتگیری مؤثر عملی برای رها ساختن آنان از قید کار و ارتقاء مداوم و فزاینده سطح معیشت و رفاه

اجتماعی آنان نیازمند یک برنامه سراسری و متمرکز است. بارآوری کار در پرتو تکنولوژی مدرن و بویژه به دنبال انقلابات عظیم صنعتی و انفرماتیک تا آنجا بالا رفته است که ممکن است محصولات یک واحد بزرگ تولیدی نیازهای معیشتی میلیونها نفر سکنة یک جامعه یا حتی چند ده میلیون از ساکنان کره زمین را در یک رشته معین پاسخگو باشد. هم اکنون بسیاری از مؤسسات تولیدی و سازمانهای اقتصادی کاپیتالیستی با اتکاء به سطح بالای بارآوری کار هر کدام بخش عظیمی از بازار بین المللی سرمایه را میدان فروش و عرصه دورپیمائی محصولات خود قرار می دهند. سوسیالیسم کار مزدوری، مبادله، بازار و خرید و فروش را محو می کند اما بدون تردید راه را برای وقوع انقلابات تکنولوژیک و صنعتی عظیم در فازی جدید و بسیار عظیم تر از آنچه تا کنون اتفاق افتاده است هموار میسازد. این امر در تلفیق با برنامه ریزی سراسری تولید و کار اجتماعی به انسان شهروند جامعه سوسیالیستی امکان میدهد که با صرف حداقل نیروی کار زنده و سازمان دادن بهترین شکل استفاده از کار مرده موجود، بالاترین میزان ممکن محصول و رفاه اجتماعی را نصیب خویش سازد.

۲. توزیع برابر کلیه امکانات معیشتی و اجتماعی بین همه آحاد جامعه بدون برنامه ریزی سراسری سوسیالیستی مطلقاً میسر نیست. جامعه سوسیالیستی بر نفی هر نوع نابرابری و محو هر گونه تمایز حقوقی میان آحاد انسانها در سرتاسر کره زمین پایه گذاری میگردد. مدنیت سوسیالیستی در هر وسعتی که مستقر شود و تا هر کجای دنیای موجود توسعه یابد این اصل اساسی یا همان برابری همه سوئے سطح معیشت و رفاه همگانی یا امکانات اجتماعی را به جریان طبیعی زندگی انسانها تبدیل می کند. درست بر همین مبنی هر نوع مرز و مرزکشی جغرافیائی، انحصار منابع طبیعی و ذخائر زیر زمینی یا مالکیت محلی و ملی ابزار کار و تولید خط بطلان میکشد. این فقط مالکیت انفرادی یا دولتی نیست که در سوسیالیسم محو میشود بلکه کلیه دستاوردهای کار بشر در شکل تکنولوژی، تخصص، دانش، وسائل تولید و معیشت، امکانات اجتماعی و رفاهی و هر چیز دیگر به همگان یعنی به کل شهروندان پذیرای سازمان کار سوسیالیستی تعلق میگیرد. در آن روز که پرچم سوسیالیسم راستین کارگری بر سراسر کره زمین به اهتزاز در آید، بطور قطع هر کارخانه ای در هر گوشه ای از کره زمین، هر

بیمارستانی در هر شهری از شهرهای دنیا، هر سازمان خدماتی و رفاهی واقع در هر نقطه ای از جهان، هر مزرعه ای در هر سرزمینی که قرار داشته باشد به همه بشریت متعلق خواهد بود. تحقق عملی این امر نیز بدون یک برنامه ریزی متمرکز سوسیالیستی امکان پذیر نیست. کاملاً روشن است که کارگران یک واحد عظیم یا کوچک صنعتی بطور در خود و بصورت یک جزیره مسدود انسانی نمی توانند پیرامون نوع و میزان تولید یا چگونگی مصرف محصولات آن مؤسسه تصمیم بگیرند. این امر نقض سوسیالیسم و مترادف با فروغلطیدن به دام مالکیت خصوصی کاپیتالیستی است. جامعه سوسیالیستی مبتنی بر محور کار مزدوری و آخرین دستاوردهای علمی و تکنیکی بشر قرن بیستم قرار نیست با معیارهای انسان هبناپهای هند باستان اداره شود. کارخانه، بیمارستان، مدرسه یا هر مؤسسه تولیدی و رفاهی دیگر متعلق به کل جامعه است و تصمیم گیری در باره آن حق غیر قابل نقض کلیه شهروندان است. ممکن است گفته شود که بعنوان مثال یک مدرسه یا یک بیمارستان در ناحیه ای از جهان چه مکان ویژه ای در حقوق سوسیالیستی شهروندان نقطه ای دیگر در آن سر دنیا - اگر این دنیا سوسیالیست باشد - پیدا می کند؟ یا اینکه چرا کارکنان هر یک از این سازمانها خود رأساً نمی توانند پیرامون کلیه مسائل مربوط به آنها تصمیم بگیرند؟ پاسخ بسیار ساده است. برابری کامل انسانها از لحاظ میزان مشارکت در پروسه کار اجتماعی، سطح معیشت، بهره گیری از خدمات و رفاه همگانی، نوع آموزش و درمان، استفاده از طبیعت و ذخائر زیر زمینی و هر چیز دیگر شالوده واقعی سازمان کار و مدنیت سوسیالیستی است. در قلمرو استقرار سوسیالیسم هیچ تمایزی میان میزان رفاه، امکانات معیشتی، خدمات اجتماعی یا حد و حدود اشتغال و فراغت انسانها قابل قبول نیست. تحقق این هدف لاجرم در گرو پیوند خوردن تمامی مراکز کار و تولید و نهادهای اجتماعی به زنجیر برنامه ریزی سراسری سوسیالیستی است.

۲. پایان دادن به استثمار سراسری سرمایه از نیروی کار جامعه سوسیالیستی در گرو برنامه ریزی متمرکز تولید و خدمات است. مادام که تحول سوسیالیستی اقتصاد در صنعتی ترین ممالک جهان محقق نشده است استثمار طبقه کارگر جامعه مفروض سوسیالیستی توسط قطبهای عظیم صنعتی امری غیر قابل اجتناب است.

پرولتاریای متشکل در سازمان کار سوسیالیستی حتی هنگامی که مناسبات کار مزدوری را بطور کامل از شرایط کار و زیست اجتماعی خویش برچیده باشد، باز هم به میزان حجم مرادوات اجباری خود با دنیای سرمایه داری، بخشهایی از محصول کار و تولیدش را به نفع سود سرمایه بین المللی از کف می دهد. برای مقابله با این معضل، طبقه کارگر جامعه سوسیالیستی چاره ای ندارد جز اینکه به موازات پیکار برای پیشروی جنبش کمونیستی جهانی و محو مناسبات کاپیتالیستی در سرتاسر جهان سطح تکنولوژی و میزان بارآوری کار سوسیالیستی در جامعه خویش را تا سرحد ممکن بالا برد. این امر بنوبه خود نیازمند برنامه ریزی متمرکز سوسیالیستی است. با فدرالیزه نمودن اقتصاد!! یا بر پا ساختن ملوک الطوائفی صنعتی!! هیچ دریچه ای بسوی رهائی انسانها از یوغ بردگی مزدی گشوده نمی شود.

در پایان این مبحث لازم است که در باره همگنی و وحدت برنامه ریزی متمرکز با سازمان شورائی کار و مدنیت سوسیالیستی یا در واقع انطباق همه سوبیه برنامه با محو دولت و بوروکراسی از یکسو و تضمین دخالت مستقیم و نافذ همه آحاد جامعه در رتق و فتق کلیه امور اقتصادی و اجتماعی از سوی دیگر نیز کمی صحبت کنیم. در این رابطه تأکید بر دو نکته اساسی زیر ضروری است.

۱. برنامه ریزی سوسیالیستی به آگاهی و اطلاعات علمی و آماری نامحدود، سیستماتیک، سراسری، واقعی و مستمر همه شهروندان در همه زمینه های اقتصادی، معیشتی، رفاهی، اجتماعی، داخلی و بین المللی متکی است. در سوسیالیسم تک تک انسانها از تمامی آنچه که در جامعه میگذرد بطور گسترده آگاهی دارند. رادیو، تلویزیون، روزنامه ها، تکنولوژی اطلاعاتی، سیستم های کامپیوتری، سمینارها، کنفرانسها و کلیه وسائل ارتباط جمعی و رسانه ها در وسیع ترین شکل ممکن بکار گرفته می شوند تا امر انتقال حداکثر آگاهی به شهروندان را در همه امور میسر سازند. آگاهی به عینیت موجود زندگی و تمامی فعل و انفعالات و رخدادهای روزمره جامعه و جهان از طریق بکارگیری پیشرفته ترین تکنیکهای آموزشی و علمی به جریان عادی زیست آحاد مردم تبدیل میشود. تمامی اشکال دانش و همه نتایج ناشی از پژوهشها و تحقیقات علمی بطور روزمره و روتین، در سریع ترین زمان در اختیار همگان قرار میگیرد. هیچ نوع اطلاعات و

دانش، هیچ آمار و ارقام، یا هیچ تغییر و تحول اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، داخلی و بین المللی به هیچ گروه خاصی در جامعه اختصاص داده نمی شود. در پرتو بهره گیری مؤثر سوسیالیستی از تکنولوژی اطلاعاتی هر شهروند خواهد توانست هر زمانی که اراده کند از کلیه هست و نیست اقتصادی جامعه یا نحوه توزیع خدمات و امکانات اجتماعی مطلع گردد. تقلیل حداکثر و مستمر ساعات کار لازم شهروندان از طریق بازتعریف کمونیستی کار نیز بطور همزمان به همه اعضا جامعه امکان خواهد داد که از تمامی فرصت لازم برای کسب همه نوع آگاهی نسبت به همه عرصه های کار اجتماعی برخوردار شوند.

آنچه که در درون هر شورای پایه جداگانه می گذرد، مباحث شوراهای کمون و کنگره سراسری شوراها بدون هیچ دستکاری یا تقلیل به درون کلیه شوراهای پایه و کمون در سرتاسر جامعه سوسیالیستی منتقل می شود و به موضوع گفتن اجتماعی و سیاسی آنان بدل میگردد. ارقام و آمار مربوط به شرایط زندگی، آموزش و پرورش، امور کودکان، جوانان و سالمندان، بهداشت و درمان بگونه ای سیستماتیک در معرض مطالعه روتین همه اهالی واقع می شود. نظرسنجی های مداوم در تمامی زمینه های اقتصادی و اجتماعی و خدماتی و داخلی و بین المللی برای همگان تشریح می شود.

محصول این فرایند تسلط و توانائی عمومی شهروندان برای دخالت مؤثر در برنامه ریزی سراسری تولید و کار اجتماعی خواهد بود. وقتی که هر عضو شورای پایه بتواند با مدد از شیوه ها و سیاست های یاد شده تمامی اطلاعات لازم پیرامون همه مسائل جاری جامعه را بدست آورد و هنگامی که یادگیری دانش و صلاحیت و کاردانی برای تنظیم خط مشی تولید و سازماندهی امور اجتماعی امر روتین زندگی همگان باشد، آنگاه کلیه شهروندان به سادگی قادر خواهند بود که نسبت به تمامی موضوعات خرد و ریز جامعه سوسیالیستی بطور آگاهانه اظهار نظر کنند.

در چنین شرائطی ما شوراهائی خواهیم داشت که در همان سطح پایه، تک تک اعضا تشکیل دهنده اش بسان انسانهای صاحب نظر جریان امور جامعه را در همه عرصه ها با تیزبینی تمام موشکافی می نمایند. آنان با درایت علمی و خلاقیت فکری شایان خویش در برنامه ریزی تولید کارگاه، سازمان دادن خدمات و رفاه اجتماعی منطقه، انطباق این تولیدات یا خدمات با نیازهای واقعی ساکنان کمون و

کل اتباع جامعهٔ سوسیالیستی کار برنامه ریزی اقتصاد و امور رفاهی کمون خویش را بعهده می گیرند. اعضاء شوراهای پایه در همان حال با درك سوسیالیستی رابطهٔ میان برنامه ریزیهای محلی و سراسری، آگاهی از میزان احتیاج واقعی جامعه به محصولات مختلف یا خدمات رفاهی گوناگون، آشنائی کافی به سیاست توزیع سوسیالیستی نیروی کار و محصول اجتماعی و...، تمامی جزئیات تصمیم گیری کنگرهٔ سراسری شوراها را مورد بازبینی و دقت خاص قرار می دهند. زمانی که برنامه ریزی سراسری تولید و کار اجتماعی بر چنین دینامیسم نیرومندی از مشارکت خلاق، مستقیم و آگاه فرد فرد شهروندان متکی شود دیگر هیچ زمینهٔ عینی و ذهنی برای شکل گیری بوروکراسی دولتی یا وجود دولت باقی نخواهد ماند. شوراها ظرف برنامه ریزی سراسری و برنامه موضوع کار و جریان ذهن و محتوای فعالیت اعضاء شوراها می شود.

۲. خصلت متمرکز در برنامهٔ سوسیالیستی مطلقاً به معنای متمرکز شدن سیاستگذارها حتی در کنگرهٔ سراسری شوراها یا هیچ نهاد شورائی خاص نیست. برنامه ریزی در اینجا يك کار اداری و دولتی نیست. يك سیستم گردش خون در بافتهای شورائی جامعه است. کنگرهٔ سراسری شوراها قلب تپندهٔ این سیستم است و کارش این است که تمامی مصالح و ماتریال و محتوای برنامه را که توسط کل شهروندان عضو شوراهای پایه و کمون در سراسر جامعه تهیه و تنظیم شده است در درون خود تنظیم کرده و مجدداً به بافت سراسری شوراها پمپاژ می کند. اعضاء کنگره همان کسانی هستند که هر کدام تك تك و به مثابهٔ عضوی از شوراهای جداگانه در تهیهٔ بخشهای متفاوت این برنامه ریزی دخالت جامع الاطراف داشته اند. آنان نمایندگان مباحثات، طرحها و سیاستهای اتخاذ شده از سوی کل آحاد جامعه اند و تنها وظیفه شان حضور فعال در پروسهٔ تنظیم و هماهنگ سازی این سیاستها و طرحهاست. در اینجا ما شاهد حذف هر نوع مرادفهٔ بوروکراتیک و جایگزینی آن توسط حضور نافذ نظارت همگانی بر روند برنامه ریزی می باشیم.

۳. سراسری بودن برنامه ریزی در سوسیالیسم هیچ نوع محدودیتی در سیاستگذارهای محلی یا تنظیم امور اقتصادی و رفاهی و اجتماعی توسط شوراهای کمون پدید نیآورد. بالعکس تمامی شرایط لازم برای بیشترین میزان اختیارات محلی این شوراها بر اساس معیارها و موازین سوسیالیستی را ایجاد می

کند. مرز برنامه ریزیهای محلی را فقط و فقط حقوق سوسیالیستی کل شهروندان سازمان کار سوسیالیستی تعیین می کند. این مرز زیر فشار هیچ نوع قرارداد و قانونیت ماوراء زندگی انسانها قرار نخواهد گرفت.

از کتاب "سوسیالیسم، سازمان کار و مدنیت" ناصر – پایدار